



Principles and methods of writing psychological critique using the approach of existential psychology

Ayoob Moradi^{1*}, Sara Chalak²

^{1*}Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran.

²Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, East Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
30/09/2020
Accepted:
29/05/2021

Psychological critique is one of the main approaches to dealing with literary works. The author's psychoanalysis, the study of the characters' psychological characteristics, and the readers' psychoanalysis are the main practical fields of this type. For the critic of psychological criticism, there is no limit to the use of different schools of psychology. For this reason, there is less of an approach in psychology that has not been used. The existential school is a stream of psychological studies influenced by existentialism in the second half of the twentieth century and soon became one of the most important branches of mental analysis. From this psychological point of view, death, freedom, loneliness, and emptiness are the most important human concerns that the quality of subjects' confrontation with these concerns is the cause of their health or mental disorder.

Given that in recent decades' attention to existential concerns in the creation of works of art and literature has been given special attention, existential psychology is the main basis for the use of existentialism in people's lives. In this article, by using a descriptive-analytical method has been attempted to examine the use of this psychological approach in a critical study of literary works, especially the literary type of the novel. The results show that the issues of death, responsibility, choice, loneliness, emptiness, originality and suffering are the main issues that should be considered in the critique of psychology with an existential approach.

Keywords: Psychological Criticism, Existentialism, Death, Freedom, Loneliness, Nonsense

Cite this article: Moradi, Ayoob, Chalak, Sara., (2022). Principles and methods of writing psychological critique using the approach of existential psychology, *Interdisciplinary research in persian Language and literature*, Vol. 1, New Series, No.1, spring and summer 2022: pages:1-25.

DOI: 10.30479/irpli.2021.14250.1006



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author:** Ayoob Moradi

Address: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran.

E-mail: ayoob.moradi@pnu.ac.ir

اصول و شیوه‌های نگارش نقد روان‌شناسانه با استفاده از رویکرد روان‌شناسی وجودی*

ایوب مرادی*¹، سارا چالاک²

*دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

²استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۳۹۹/۰۷/۰۹

پذیرش:

۱۴۰۰/۰۳/۰۸

نقد روان‌شناسانه یکی از رویکردهای عمده مواجهه با آثار ادبی محسوب می‌شود که در دهه‌های اخیر، جایگاه ویژه‌ای یافته است. روانکاو نویسنده از طریق اثر، بررسی ویژگی‌های روانی شخصیت‌ها و روانکاو خوانندگان، جزو اصلی‌ترین زمینه‌های عملی این نوع نقد محسوب می‌شود. برای منتقدی که آثار ادبی را از نگاه علم روان‌شناسی بررسی می‌کند، هیچ محدودیتی در استفاده از مکتب‌های مختلف این علم وجود ندارد و به همین دلیل در میان نقدهای روان‌شناسانه، کمتر رویکردی در علم روان‌شناسی وجود دارد که استفاده نشده باشد. مکتب وجودی، جریانی در مطالعات روان‌شناختی است که تحت تأثیر آموزه‌های فکری اگزیستانسیالیسم در نیمه دوم قرن بیستم شکل گرفت و به‌زودی به یکی از مهم‌ترین شاخه‌های تحلیل روان تبدیل شد. از منظر این رویکرد روان‌شناسانه، مرگ، آزادی (مسئولیت)، تنهایی و پوچی (بحران معنا)، مهم‌ترین دغدغه‌های انسان به‌شمار می‌آیند که کیفیت رویارویی سوژه‌ها با این دغدغه‌ها، زمینه‌ساز سلامت یا اختلال در روان آنان است. از آنجاکه در دهه‌های اخیر، به دغدغه‌های وجودی در خلق آثار هنری و ادبی به‌شکل ویژه‌ای توجه شده است و با توجه به این مهم که روان‌شناسی وجودی، اصلی‌ترین زمینه کاربردی مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم محسوب می‌شود، در این مقاله تلاش شده است تا با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، این رویکرد روان‌شناسانه در تحلیل انتقادی آثار ادبی، به‌ویژه نوع ادبی رمان، بررسی شود. نتایج نشان می‌دهد که موضوعات مرگ، مسئولیت، انتخاب، تنهایی، پوچی، اصالت و رنج، اصلی‌ترین مسائلی هستند که منتقدان علاقه‌مند به این زمینه در نقدهای خود به آن‌ها توجه می‌کنند.

کلمات کلیدی: نقد روان‌شناسانه، رویکرد روان‌شناسی وجودی، اگزیستانسیالیسم، رمان، تحلیل.

استناد: مرادی، ایوب. چالاک، سارا. (۱۴۰۱). اصول و شیوه‌های نگارش نقد روان‌شناسانه با استفاده از رویکرد روان‌شناسی وجودی، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، سال اول، دوره جدید، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۱: ۲۵-۱.



DOI : 10.30479/irpli.2021.14250.1006

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

- ایمیل نویسنده مسئول: ayoob.moradi@pnu.ac.ir

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

نقد روان‌شناسانه یکی از رویکردهای مطرح در نقد متون ادبی است که از اوایل قرن بیستم و براساس آرا و اندیشه‌های زیگموند فروید شکل گرفت. فروید در ضمن تشریح رویکرد خود در درمان بیماری‌های روحی انسان، توجه ویژه‌ای به آثار ادبی داشت و در جای‌جای تأملات او، رد پای آثار و شخصیت‌های ادبی نظیر شکسپیر، داستایوفسکی، شاهزاده ادیپ، هملت و غیره مشاهده می‌شود. بعد از فروید توجه به آثار ادبی در طرح ایده‌های روان‌شناسانه و یا توجه به دست‌آوردهای روان‌شناسی در نگرش‌های منتقدانه به آثار ادبی ادامه پیدا کرد تا آنجاکه نقد روان‌شناسانه به یکی از روش‌های اساسی در مواجهه با متون هنری تبدیل شد.

نقدهایی که براساس علم روان‌شناسی در سالیان اخیر نوشته شده است، در چند نوع مختلف قابل دسته‌بندی است. پاینده، انواع نقد روان‌شناسانه را از این قرار می‌داند: «الف) تحلیل داستان براساس الگوی ساختاری ذهن؛ ب) تحلیل ضمیر ناخودآگاه متن ادبی براساس کار - رؤیا؛ پ) روان‌کاوی شخصیت‌های داستانی؛ ت) روان‌کاوی خواننده؛ ث) آسیب‌نگاری یا روان‌کاوی نویسنده؛ ج) تبیین تاریخ ادبیات براساس مفهوم عقده ادیپ» (۱۳۹۷: ۹۲-۱۰۳). از میان این موارد، به روان‌کاوی شخصیت‌های داستانی، بیش از سایر رویکردها توجه شده است؛ به‌ویژه آنکه در این نوع، دست‌منتقد برای گزینش از میان نظریه‌های مختلف روان‌شناسی باز است و محدودیت الزام به رویکردی خاص وجود ندارد. در این پژوهش تلاش شده است تا براساس همین نوع اخیر، اصول اندیشه‌های روان‌شناسی اگزیستانسیال و زمینه‌های موردتوجه در نقد متون ادبی براساس این گرایش روان‌شناسانه بررسی و ارائه گردد.

روان‌شناسی وجودی برپایه این دغدغه شکل گرفت که هیچ‌کدام از مکاتب روان‌شناسانه به‌شکل کامل به انسان، نیازها و ویژگی‌های او نپرداخته‌اند و از همین رو، مکتب وجودی در پی آن است تا علم روان‌شناسی را به‌سوی هرچه بیشتر انسانی‌شدن سوق دهد. «هدف روان‌شناسی وجودی، بسط مفهوم جامعی از انسان است که می‌خواهد موجودیت واقعی و تمامیت وجودی وی را بررسی کند» (شکرکن و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۲۷).

در میان چهره‌های مختلف روان‌شناسی اگزیستانسیال، دکتر اروین یالوم (Irvin David Yalom) هم به‌دلیل چهارچوب مشخصی که در زمینه درمان اختلالات روانی پیشنهاد کرده و هم به‌سبب جدّ و جهدی که در ارائه دیدگاه‌هایش در قالب رمان دارد، جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ بنابراین پژوهش حاضر در تعریف چهارچوب پیشنهادی برای نقد روان‌شناسانه مبتنی بر اندیشه وجودی، بیش از همه به دیدگاه‌های او توجه دارد.

پرداختن به نقد روان‌شناسانه با رویکرد اگزیستانسیالیسم، از آن رو اهمیت دارد که در روزگار حاضر خالقان آثار ادبی به دغدغه‌های وجودی به شکل جدی توجه داشته‌اند و به همین دلیل کمتر تولید هنری‌ای - اعم از رمان، نمایشنامه یا فیلم - می‌توان سراغ گرفت که در محتوا و شکل به یکی از موضوعات رنج، مرگ، مسئولیت، تنهایی و پوچی نپرداخته باشد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

تا به امروز، چهارچوب روشنی برای انجام پژوهش بر مبنای روان‌شناسی وجودی ترسیم نشده است؛ اما چندین مقاله با توجه به مبانی این اندیشه نوشته شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

سلیمی بجستانی و وجدانی همت (۱۳۹۴) در مقاله «بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در روان‌شناسی وجودی و دیدگاه قرآنی علامه طباطبایی» به بررسی وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه‌های اسلام و این مکتب روان‌شناختی پرداخته‌اند. علی‌زمانی و مظاهری (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مواجهه با رنج تنهایی اگزیستانسیال در اندیشه اروین یالوم و رنج عارفانه فراق در اندیشه مولوی»، ضمن تشریح مفهوم رنج تنهایی بر اساس روان‌شناسی وجودی، بر پایه عرفان مولانا، راه‌کارهایی را برای رهایی از این رنج ارائه کرده‌اند. خطاط و امن‌خانی (۱۳۸۷) در مقاله «ادبیات و فلسفه وجودی» به ارتباط میان فلسفه وجودی و ژانرهای ادبی همچون رمان، داستان کوتاه و نمایشنامه پرداخته‌اند. حسن‌زاده و پورسلیمی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی گرایش‌های اگزیستانسیالیستی در داستان روی ماه خداوند را ببوس» مفاهیم اگزیستانسیالیستی همچون انتخاب، آزادی، ترس، ایمان و عقل‌گریزی را در این رمان مصطفی مستور کاویده‌اند. عموری و ظهیری عرب (۱۳۹۸) نیز در مقاله «بررسی نمودهای مکتب اگزیستانسیالیسم در رمان دیدار اثر میخائیل نعیمه» مفاهیم اگزیستانسیال اضطراب، گناه، مرگ و آزادی را در رمان یادشده بررسی کرده‌اند.

تمایز این مقاله با سایر پژوهش‌ها در آن است که تلاش شده است طی آن، ضمن تشریح پایه‌های فکری روان‌شناسی وجودی بر اساس آرای اصلی‌ترین چهره‌های این مکتب، با طرح پرسش‌هایی معین، برای بررسی متون ادبی با این رویکرد روان‌شناسانه، چهارچوبی مشخص ارائه شود.

۲. مبانی نظری

روان‌شناسی وجودی، رویکردی نو در درمان اختلالات روانی انسان است که با توجه به بسط آموزه‌های اندیشه فلسفی اگزیستانس در قرن بیستم و بیست‌ویکم، مورد توجه قرار گرفت. اگزیستانسیالیسم مشربی فکری است که در غرب و از طریق فیلسوفانی همچون کی‌یر کگارد (Søren Kierkegaard)، هایدگر (Martin Heidegger) و سارتر (Jean-Paul Charles Aymard Sartre) طرح شد و روایی یافت. این

چهره‌ها علی‌رغم تفاوت‌های بسیار، در زمینه توجه به دغدغه‌های اصیل وجودی همچون معنای زندگی و مفهوم هستی و نیستی با یکدیگر تفاهم دارند. اینکه بشر برای اولین بار در چه دوره‌ای، ترس از مرگ و نیستی را در خود احساس کرد، شاید برمی‌گردد به انسان‌های اولیه؛ اما مورد توجه قرارگرفتن این دغدغه به‌مثابه موضوعی فکری و فلسفی، بی‌شک مختص همین فیلسوفان اگزیستانس است. «پشتوانه فلسفه هستی، همانا زندگانی انسانی و آزمون‌های ژرف آن است: آزمون‌ها، تنش‌ها و پرسش‌هایی که از یک‌سو به سرنوشت انسان به‌طورکلی وابسته‌اند و از سوی دیگر چنان فردی و شخصی‌اند که گویی ویژه انسان‌های تنها هستند» (نقیب‌زاده، ۱۳۹۰: ۸۰-۸۱). در تمامی منابع فلسفی از کی‌یر کگارد، به‌عنوان اولین اندیشمندی یاد شده است که پایه‌های تفکری فلسفی را بنا نهاد که دغدغه اصلی آن توجه به دلهره‌ها، انتخاب‌ها و محدودیت‌های وجودی انسان بود. بعد از کگارد، مارتین هایدگر و ژان پل سارتر و آلبر کامو (Albert Camus) این رویکرد فلسفی را بسط بیشتری دادند. از نکات قابل توجه در این جریان فلسفی، آمیختگی بسیار آن با ادبیات است. به‌گونه‌ای که اغلب چهره‌های سرشناس این جریان یا همانند سارتر، کامو و داستایوفسکی (Fyodor Dostoyevsky) رمان‌نویس‌اند و یا به‌سان هایدگر آرزومند آن بوده‌اند که روزی اندیشه‌های خود را در قالب داستان ارائه کنند: «فلاسفه وجودی نه‌تنها نویسندگان بزرگی بوده‌اند؛ بلکه شهرت آنان و حتی فلسفه‌شان نیز عمدتاً به‌واسطه آثار ادبی‌شان بوده است و نه آثار دشوار فلسفی‌شان» (امن‌خانی، ۱۳۸۷: ۴۸).

مهم‌ترین موضوعاتی که فلاسفه وجودی به آن توجه کرده‌اند، مواردی همچون هستی و مرگ، آزادی، مسئولیت و اصالت است. مواردی که بعدها زمانی که مورد توجه جریان روان‌شناسی وجودی واقع شد، به‌شکل چهار مفهوم اساسی مرگ، آزادی، تنهایی و پوچی، محور درمان اختلالات روانی انسان معاصر قرار گرفت.

روان‌شناسی وجودی که تحت تأثیر آموزه‌های فلسفه اگزیستانسیال در قرن بیستم پایه‌گذاری شد، بیشتر حاصل ناامیدی بشر از فجایع جنگ‌های جهانی و بحران معنای حاصل از این فجایع بود: «این جریان ابتدا در اروپا توسط روان‌شناسان سوئیسی آغاز شد. لودویگ بینزونگر (۱۸۸۱-۱۹۶۶) از اولین کسانی بود که خواستار توجه به ماهیت وجودی آسیب روانی شد و کارش را در مسیر فیلسوفانی چون کی‌یر کگور و کار روان‌درمان‌گر وجودی را مواجهه با وجوه ترسناک و دلهره‌آور زندگی می‌دانست و بعد از مطالعه کتاب هستی و زمان هایدگر اعلام نمود که با رویکرد وجودی و پدیدارشناختی به درک بهتری از تجارب بی‌واسطه بیمارانش رسیده است. پس از او یکی از همکارانش به نام مدارد باس (۱۹۰۳-۱۹۹۱) این راه را ادامه داد و تلاش نمود اندیشه‌های هایدگر و فروید را منطبق کند و کتاب معروف او به نام تحلیل روان و تحلیل دازاین در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. از طرف دیگر رولو می (Rollo may) به‌عنوان

پدر روان‌شناسی اگزیتانسیال با کتاب هستی، این رویکرد را در آمریکا مطرح نمود» (یالوم، ۱۳۹۲: ۱۳۹).

معروف‌ترین چهره روان‌درمانی اگزیتانسیال در روزگار حاضر، اروین یالوم است. این روان‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۳۱ به دنیا آمد. ابتدا در رشته پزشکی تحصیل کرد، سپس مدرک روان‌پزشکی خود را از دانشگاه نیویورک اخذ نمود. بعدها که در کسوت استادی در دانشگاه استنفورد مشغول به کار شد، گرایش جدیدی در روان‌درمانی وجودی پایه‌گذاری کرد که در آن، آموزه‌های پوپه‌نگر فروید را با آرا اندیشمندان اگزیتانسیال درهم آمیخت.

یالوم در کنار کارهای روان‌شناسانه، در زمینه فعالیت‌های ادبی نیز چهره‌ای شناخته‌شده است و بیشتر آثار ادبی خود را در قالب رمان‌هایی ارائه داده است که مضامین آن‌ها به اصول روان‌شناسی وجودی اختصاص دارد. مهم‌ترین رمان او وقتی نیچه گریست است که به زبان فارسی هم ترجمه گردیده و بارها تجدید چاپ شده است. یالوم بخش عمده‌ای از تلاش‌های علمی خود را صرف تشریح چهار مؤلفه عمده روان‌درمانی وجودی، یعنی: مرگ، آزادی، تنهایی و پوچی نموده است. عناصری که در نگاه این روان‌شناس، به‌عنوان دغدغه‌های اصیل انسان در طول زندگی به شمار می‌روند؛ دغدغه‌هایی که در صورت مواجهه مناسب با آن‌ها، فرد زندگانی پرباری به‌لحاظ روانی خواهد داشت. در این بهره هرکدام از این چهار مورد، به‌صورت اجمالی تشریح می‌شود:

۲-۱. مرگ

مرگ موضوعی اساسی است که فهم مفهوم زندگی بدون اندیشیدن به آن امکان‌پذیر نیست. انسان از همان زمان که می‌اندیشد، مرگ‌اندیش می‌شود. اندیشیدن به مرگ اضطراب‌انگیز است. اضطرابی که می‌تواند فرد را تا سرحد روان‌رنجوری برساند. از نظر روان‌شناسان وجودی، اضطراب مرگ و نیستی همیشه به‌شکل مستقیم عمل نمی‌کند؛ یعنی چه‌بسا که زندگانی فرد تماماً دست‌خوش این اضطراب گردد، بدون آنکه از وجود آن آگاه باشد.

این موضوع که اضطراب ناشی از نیستی در بیشتر اوقات به‌شکل ناخودآگاه عمل می‌کند، باعث ایجاد این ذهنیت می‌شود که مدل روان‌شناسی وجودی در این زمینه با نگاه فرویدی که بر مبنای جستجوی عوامل گسیختگی روانی فرد در زندگی گذشته و خاطرات تلبارشده در ضمیر ناخودآگاه اوست، شباهت دارد؛ اما کمی دقت در مباحث مطرح‌شده روان‌شناسان وجودی نشان‌گر آن است که این گرایش برعکس فروید در پی باستان‌شناسی گذشته‌های دور روان آدمی نیست؛ بلکه در صدد کنارزدن غبارهایی است که سطح اضطراب را پوشانده‌اند و فرد را از پی‌بردن به حقیقت ماهوی هراس‌های خود بازمی‌دارند.

اندیشیدن به مرگ همان‌گونه که می‌تواند زندگانی فرد را تحت‌الشعاع قرار دهد، از طریق ایجاد آگاهی دائمی از هستی، غنای زندگی را نیز در پی دارد. از نظر هایدگر تعمق در مفهوم مرگ، باعث معناداری زندگی است و این معناداری، زندگی اصیل را به همراه دارد. از ویژگی‌های زندگی اصیل، آگاهی از ظرفیت‌های موهبت وجود، تلاش برای زندگی آگاهانه و مسئولیت‌محور است: «هایدگر مرگ‌اندیشی را مختص دازاین^۱ اصیل دانسته و زندگی اصیل را معنادار می‌داند. او اندیشه مرگ را نیرویی برای گسست از پوچی روزمرگی و معناداری زندگی به شمار می‌آورد» (عسگری یزدی و میرزایی، ۱۳۹۷: ۲۵).

از آنجاکه اندیشه مرگ اضطراب‌آور است، فرد به شکل ناخودآگاه از دو ترفند برای چیره‌شدن بر این اضطراب دائمی بهره می‌گیرد: یکی اعتقاد به استثنابودن و دومی باور به نجات‌دهنده غایی. استثنابودن در برابر مرگ، یعنی باور دروغین به این اصل که مرگ کاری به کار ما ندارد، باوری که به فرد این شجاعت را می‌دهد که خود را در معرض خطر قرار دهد. از نظر یالوم رفتارهایی همچون قهرمانی‌گری اجباری، اعتیاد به کار، خودشیفتگی، پرخاش‌جویی و کنترل از آشکال متفاوت و فردی اعتقاد به استثنابودن در برابر قانون مرگ است.

دومین شگرد دفاعی فرد در برابر مرگ از نگاه یالوم، اعتقاد به نجات‌دهنده غایی است. در این حالت فرد به وجود نیرو یا شخصیتی باور دارد که در مواقع بحرانی پدیدار می‌گردد و با قدرت جادویی خود تمام تنگناها را رفع می‌کند. رفتارهایی که برخاسته از اعتقاد به نجات‌دهنده غایی است، شامل این موارد است: «خودپنهان‌گری، ترس از روگردانی از عشق، انفعال، وابستگی، قربانی‌کردن خویش، خودداری از پذیرش بزرگ‌سالی و افسردگی پس از فروپاشی نظام اعتقادی» (یالوم، ۱۳۹۷: ۱۹۷).

۲-۲. مسئولیت

دومین مؤلفه مهم در دیدگاه روان‌شناسی وجودی، مفهوم عمیق، تعیین‌کننده و دلهره‌آور مسئولیت است. پیش‌زمینه رویارویی با مفهوم مسئولیت، باور به اراده و آزادی فرد در ساخت و تغییر جهان خویش است. از میان چهره‌های نامدار فلسفه وجودی، سارتر بیش از همه بر این موضوع تمرکز داشته است: «سارتر انسان را موجودی وانهادی می‌داند که هیچ عاملی نمی‌تواند آزادی را از او بگیرد و همواره در حال انتخاب است» (احمدی و مرادی، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۶). او اطلاق عنوان انسانیت را بر انسان، ملازم مفهوم آزادبودن می‌داند و آشکارا می‌گوید: «میان انسان بودن و آزاد بودن، تفاوتی نیست» (نقیب‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۶۷). اینکه لحظه‌ای که فرد در مسئله انسان‌بودن و تمایزش از سایر جانداران دچار درنگ شود، با مفهوم آزادی روبه‌رو خواهد بود: «جایی که من درباره هستی خود بیندیشم و پیرسم، با آزادی روبه‌رو می‌شوم» (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۲۵).

هایدگر هم به این دلیل انسان را دازاین - آنجا بود - نامید که این مخلوق تنها موجودی است که بر هستی خود آگاه است و «با تحقق بخشیدن به امکانات وجودی خویش، چیستی و ماهیت خویش را شکل می‌دهد» (هایدگر، به نقل از عسگری یزدی و میرزایی، ۱۳۹۷: ۲۹).

تأکید بر آزادی و نقش اراده در تعیین سرنوشت، به ویژه آنکه اگر از سوی جریان نافی وجود مرجع فراجاهانی در تعیین معنا و مسئولیت فرد مورد تأکید قرار گیرد، باعث ایجاد دلهره‌ای مهیب در درون وی می‌شود. دلهره‌ای که بیشتر حاصل احساس رهاشدگی است و البته به تبع این حس رهاشدگی، پررنگ شدن نقش فرد در تعیین کیفیت هستی و چگونگی بودن او. این ترس عمیق که حتی می‌تواند ترسناک‌تر از اضطراب مرگ باشد، در برخی بزنگاه‌ها که فرد مجبور به اتخاذ تصمیم است، خود را بیشتر نمایان می‌کند. تصمیمی که هم در گرفتن آن و هم در روبه‌رو شدن با پیامدهایش، فرد تصمیم‌گیرنده تنهاست. همین ترس است که از نگاه اریک فروم (Erich Fromm) باعث گریز انسان از آزادی می‌شود؛ گریز به دامن اقتدار، نقشه‌های باشکوه و حتی نیروهای جادویی (رک فروم، ۱۳۸۸: ۱۵۴-۱۸۹).

نکته شایان درنگ درباره اضطراب ناشی از آگاهی فرد بر آزادی و مسئولیت، درهم‌تنیدگی آن با احساس گناهی است که روان‌شناسی وجودی از تعبیر گناه اگزیستانسیال برای آن استفاده می‌کند. این نوع از احساس گناه با حس پشیمانی فرد که از خطا و لغزش احتمالی وی برخاسته است، کاملاً متفاوت است. احساس گناه اگزیستانسیال به حسی ناخوشایند اطلاق می‌شود که عامل اصلی آن، تأثر عمیق فرد از شکوفانیدن استعدادها و ظرفیت‌های درونی اوست. همین احساس گناه به گونه‌ای در روند تصمیم‌گیری اختلال ایجاد می‌کند که فرد می‌کوشد به لطایف‌الحیل از زیر بار وضعیت‌هایی که در آن مجبور به اتخاذ تصمیم است بگریزد. یالوم، اجباری‌گری، جابه‌جایی مسئولیت، انکار مسئولیت (از دست دادن کنترل) و پرهیز از رفتار خودمختار را ترفندهایی برمی‌شمرد که فرد برای گریز از بار سنگین آزادی و مسئولیت از آن‌ها بهره می‌گیرد.

اجباری‌گری به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، فرد زمام امور خود را تسلیم برخی غرایز و لذت‌ها می‌کند، تا حدی که عملاً زمانی برای ادراک احساس آزادی باقی نماند. شیوه‌ای که فریب‌جاذبه لذت‌های غریزی آن‌قدر موجه می‌نماید که فرد به شکل درونی اقناع می‌گردد تا از آزادی‌های خود چشم‌پوشی کند. در حالت جابه‌جایی مسئولیت، فرد برای گریز از تجربه اضطراب، مسئولیت‌های خود را برای تصمیم‌گیری، بر دوش دیگران می‌گذارد. انکار مسئولیت وضعیتی است که بیشتر در افراد هیستریک ظاهر می‌شود و طی آن فرد روان‌رنجوری که خود را قربانی بی‌گناه وقایع گذشته زندگانی‌اش می‌داند، از فرارگرفتن در وضعیت تصمیم‌گیری می‌گریزد. این حالت گاهی با وانمودکردن به ازدست‌دادن کنترل رفتار همراه است.

نکته قابل تأمل دیگر آنکه به‌رغم تأکید فروید بر ناخودآگاه‌بودن انگیزه‌های رفتاری اشخاص که به‌گونه‌ای جبرگرایی روانی می‌انجامد و عامل «انگیزه» را جانشین «اراده» می‌کند، جریان روان‌شناسی وجودی تلاش می‌کند در فرآیند ایجاد احساس مسئولیت و الزام فرد برای عملی‌کردن آگاهی‌های خود بر نقش تعیین‌کننده اراده فردی، صحنه بگذارد. یکی دیگر از مباحث مورد توجه روان‌شناسی وجودی در موضوع پذیرش مسئولیت و اراده، موضوع احساس گناه برخاسته از توهم ایستادگی در برابر اراده والدین است. این بحث، ذهن را متوجه دیدگاه اریک برن (Eric Berne) و تقسیم‌بندی سه‌گانه او از روان آدمی می‌کند. برن، روان انسان را در سیطره سه بخش والد، بالغ و کودک می‌داند. در این تقسیم‌بندی بخش بالغ (من) عهده‌دار وظیفه میانجی‌گری میان بخش کودک (نهاد) که شامل خواست‌های طبیعی و غریزی است و بخش والد (فرامن) است. والد ساحتی از روان انسان است که شامل «ضبط‌هایی است از آنچه انسان کوچک طی پنج‌سال اول زندگی، از اعمال پدر و مادر خود یا جانشین‌ها دیده است» (هریس، ۱۳۸۸: ۲۶). تأثیر بخش والد به‌گونه‌ای است که افراد در طول زندگی خود به‌شکل ناخودآگاه تصمیم‌های خود را مبتنی بر احکام آن می‌کنند و در نتیجه هر نوع تعدی از این احکام، باعث ایجاد احساس گناه در فرد می‌شود.

گذشته از موضوع احساس گناه و نقش بخش والد در ایجاد آن که به‌عنوان موانعی جدی در مسیر رسیدن به تصمیم و همچنین عمل به تصمیمات فردی ایفای نقش می‌کنند، یکی از جدی‌ترین عوامل بازدارنده فرد در مسیر یادشده، مسئله محرومیت فرد از سایر وجوهی است که در زمان اخذ تصمیم از جانب شخص، قابلیت انتخاب دارند. به این معنا که در هر موضع تصمیمی، انتخاب یک وجه، به معنی چشم‌پوشی نسبت به سایر وجوه است. این چشم‌پوشی کردن می‌تواند منشأ اضطراب باشد و همین موضوع، باعث گریز انسان‌ها از قرارگرفتن در موقعیت انتخاب است.

عامل بازدارنده دیگری که اخذ تصمیم را با چالش و گاه بحران روبه‌رو می‌کند، موقعیت مرزی تصمیم‌هاست. موقعیت‌های مرزی به وضعیت‌های خاصی اطلاق می‌شود که طی آن، فرد به درک تازه‌ای از جایگاه خود در هستی و ارتباطش با دیگران می‌رسد و در نتیجه مرزهای وجودی خویش را به‌شکل آشکاری تعیین شده می‌بیند: «تفاوت موقعیت‌های مرزی با زندگی روزمره در آن است که در آن موقعیت‌ها، مرزهای انسان نسبت به سایرین برای خودش مشخص می‌شود و از این طریق خود را می‌شناسد» (ملکیان، ۱۳۷۹: ۶۵/۴). واقع شدن در موقعیت‌های مرزی، باعث بیدار شدن هراس‌های وجودی در فرد می‌شود.

در میان مباحث مطرح در روان‌شناسی وجودی، مسئله تصمیم و انواع آن نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. یالوم در این زمینه به اندیشه‌های ویلیام جیمز (William James) در خصوص انواع تصمیم‌هایی که سوژه‌های انسانی اخذ می‌کنند، توجه دارد و تقسیم‌بندی او را مبنای تحلیل قرار می‌دهد. از نظر جیمز،

تمامی تصمیم‌ها ذیل پنج گونه منطقی، ارادی، سرگردان، تکانه‌ای و تصمیم براساس تغییر چشم‌انداز قابل تقسیم‌اند.

«اگر فرد برای رسیدن به تصمیم، دلایل و جهات مختلف را در نظر بگیرد، تصمیم او منطقی است. نوع دیگر از تصمیم که با دخالت اراده آگاهانه شکل می‌گیرد، تصمیم ارادی است. اگر تصمیم‌گیری از سر درماندگی باشد و فرد اجازه دهد تا اتفاقی از بیرون او را به سوی یکی از شقوق هدایت کند، با تصمیم سرگردان مواجهیم. چهارمین نوع تصمیم نیز همانند مورد قبلی است؛ یعنی فرد دلیلی برای گزینش یکی از طرفین نمی‌بیند؛ اما به عکس تصمیم سرگردان، عاملی از درون او را به سوی خاص سوق می‌دهد. این نوع را تصمیم **تکانه‌ای** می‌نامند. آخرین نوع تصمیم که اغلب ناگهانی و حاصل تجارب خاص بیرونی یا درونی است و باعث ایجاد تغییرات اساسی در فرد می‌شود، تصمیم مبتنی بر تغییر چشم‌انداز نامیده می‌شود» (یالوم، ۱۳۹۷: ۴۴۵-۴۴۴).

این تقسیم‌بندی تا حدود زیادی، رسایی و شمول دارد و تمامی انواع تصمیم‌هایی را که ممکن است افراد در طول زندگی خود بگیرند، در بر می‌گیرد. در بررسی مقوله تصمیم، به غیر از این تقسیم‌بندی، پرداختن به شیوه‌های احتراز افراد از تصمیم‌گیری هم می‌تواند در بررسی مسئله بااهمیت اخذ تصمیم بسیار ضروری باشد. یالوم راه‌های گریز فرد از مسئولیت و اخذ تصمیم را ذیل عناوین معاوضه، کاستن از ارزش شق‌های انتخاب‌شده، سپردن اختیار تصمیم‌گیری به دیگری و تصمیم را بر عهده چیزی گذاشتن (تفأل) می‌داند.

۲-۳. تنهایی

بحث از تنهایی، ویژگی متمایز جهان مدرن و انسان معاصر نیست. نگاهی کلی به منظومه‌های ادبی در تاریخ ادبی جهان و ایران نشان می‌دهد که مفهوم تنهایی یکی از مفاهیم اصلی و پایه‌ای در موضوعات مربوط به عشق و عرفان است که بسیار هم مورد توجه بوده است؛ اما چیزی که باعث تمایز این مفهوم در جهان معاصر از دوران‌های پیشین می‌شود، فرآیند معنویت‌زدایی است که بعد از رنسانس در غرب رخ داد. حذف معنویت از جهان اندیشه بشری و تکیه بر مفهوم تجربه و تعقل از سوی فلاسفه بعد از دوران نوزایی، چاره‌ای برای انسان به غیر از پناه بردن به سایه عقلانیت باقی نگذاشت. فاجعه جنگ‌های جهانی اول و دوم که نشان داد عقلانیت مدرن به مثابه مبنای مواجهه انسان با هستی، نه تنها نمی‌تواند به عنوان دست‌آویزی استوار تلقی شود بلکه همین عقلانیت، خود همچون وسیله‌ای در اختیار زیاده‌خواهی‌های سیاستمداران قرار گرفت و ابزار و توجیه‌های لازم برای تباهی بشر را فراهم آورد.

زدوده‌شدن معنویت و ناکارآمدی عقلانیت، باعث شکل‌گیری این ایده شد که انسان موجودی تنها و به خود وانهاده است که تنها خودش می‌تواند راهی برای نجاتش بیابد یا بسازد. همین ایده بود که در

فلسفه‌اگرستانسیال مورد توجه قرار گرفت و باعث ورود مفهوم تنهایی در اساس اندیشه‌های این تفکر شد: «انسان تا وقتی با رفتار و عملکرد خود به ماهیتی فردی یا وجودی مشخص دست نیافته، صرفاً ماهیتی کلی و ذاتی دارد. در این صورت فقط در مرحله موجودی که در اموری انتزاعی و کلی با سایر هم‌جنسان خود مشترک است، باقی می‌ماند؛ اما وقتی این موجود به سبب خودآگاهی بر ماهیت خود تأثیر می‌نهد و وجه‌های مشخص و معین پیدا می‌کند، به مرحله وجود می‌رسد» (ایمان‌زاده و علیپور، ۱۳۹۷: ۱۹۸). با در نظر داشتن این مسأله، می‌توان نتیجه گرفت که برپایه اندیشه‌های اگزیستانسیال، اصالت وجود با ایده تنهایی قرابتی بسیار دارد.

روان‌شناسی، سومین دغدغه اساسی انسان را پس از مرگ و آزادی، تنهایی می‌داند. از نگاه او اندیشیدن به فرآیند هستی‌یافتن و نابودی بعد از آن، طنین تنهایی را در خود دارد؛ چراکه انسان در این دو تجربه کاملاً تنهاست. همچنین حس مسئولیت و فهم این موضوع که تنها خود فرد مؤلف خویش است، در نهایت به تنهایی می‌رسد: «آگاهی از مؤلف‌بودن خویش، به معنای ترک این اعتقاد است که دیگری مرا آفریده است و حفاظت می‌کند. تنهایی عمیق از عمل خودآفرینندگی، جدایی‌ناپذیر است» (یالوم، ۱۳۹۷: ۴۹۹).

حس تنهایی همیشه در کمین انسان نشسته است و مترصد زمانی است که رخ‌دادن رویدادی یا بروز موقعیتی، پرده‌های غفلت را از مقابل چشمان آدمی کنار بزند و روزمرگی‌های محیطی که فرد را در خود غرق کرده است، رنگ ببازد. در آن حالت است که فرد دچار ترسی عمیق می‌شود که سراسر وجودش را در خود می‌گیرد. اینکه ما در اطراف خود، خانواده و دوستانی داریم که نمی‌گذارند حس تنهابودن را تجربه کنیم، زایل‌کننده این واقعیت اساسی نیست که ما «تنها به دنیا می‌آییم و تنها از دنیا می‌رویم و در طول زندگی هم مدام باید تنش میان آرزویمان برای ارتباط با دیگران و آگاهی‌مان از تنهابودن خویش را مدیریت کنیم» (جاسلسن، ۱۳۹۳: ۷۵).

یالوم تنهایی را به سه شکل متفاوت بین‌فردی، درون‌فردی و اگزیستانسیال تقسیم می‌کند.

الف) تنهایی بین‌فردی: زائیده عوامل بی‌شماری همچون عوامل فرهنگی، انزوای جغرافیایی، فقدان مهارت‌های اجتماعی و احساسات ناکارآمد در ارتباط است و به جداافتادگی و بی‌کسی فرد در میان سایر هم‌نوعان خود اطلاق می‌شود.

ب) تنهایی درون‌فردی: به گسستی در روان اشاره دارد که طی آن، اجزای درونی وجود از هم پاشیده می‌شود و در نتیجه فرد با احساسات و عواطف خود غریبه می‌شود: «او نتوانسته است احساسات و خواسته‌های درونی‌اش را بشناسد و آن‌ها را کشف کند؛ در نهایت آن‌ها را سرکوب کرده و به همین علت با خودش احساس غریبگی می‌کند و به شدت به تفکر و وجود دیگران وابسته می‌شود. این گسستگی درونی به فرد احساس عمیق تنهایی می‌دهد» (امیری و علی‌زمانی، ۱۳۹۷: ۶).

پ) **تنهایی اگزیستانسیال:** این نوع از تنهایی نه حاصل جداافتادگی از دیگران است و نه برخاسته از گسیختگی روانی. تنهایی اگزیستانسیال نوعی از تنهایی است که در درون ما همیشه برقرار است و آن‌زمانی که از غوغای محیط بیرون فراغت می‌یابیم، این احساس تنهایی خود را نمایان می‌کند. احساسی که نوعی خودآگاهی را با خود به همراه دارد که به شدت ما را متأثر می‌سازد. آگاهی از تنهایی - فارغ از نوع آن - همیشه هراس‌آور است؛ اما در آگاه‌شدن از تنهایی اگزیستانسیال که در لحظاتی خاص رخ می‌دهد، «فرد احساس می‌کند دیگر در جایی آرام، مطمئن و امن نیست. در این حالت اشیاء از مفهوم خود تهی می‌شوند و فرد احساس می‌کند دیگر با جهان رابطه خاصی ندارد؛ جهان امن نیست و او خودش را تنهای تنها احساس می‌کند» (همان: ۷).

بنا بر نظر یالوم، راه‌گریز فرد از احساس هراس‌انگیز تنهایی در ارتباط با دیگری است. این دیگری می‌تواند هم‌نوع ما باشد یا اینکه موجودی ماورائی. در هر حال، بودن و آمیختن با دیگری، مغاک عمیق تنهایی را پُر می‌کند و از هراس فرد می‌کاهد؛ اما مسئله اساسی در این‌باره آن است که دیگران نیز برای پُر کردن خلأ تنهایی خود در پی ارتباط با ما برمی‌آیند و اگر در این مسیر، نگاه افراد یک‌طرفه و ابزاری باشد، یعنی آنکه ارتباط تبدیل به ابزاری برای گریز فردی شود، نتیجه مطلوبی از این نوع ارتباط برای طرفین حاصل نمی‌شود. حالت مطلوب آن است که فرد پیش از قدم‌نهادن در ارتباط، با تنهایی خویش روبه‌رو شود و پس از تجربه کامل این احساس با بلوغی که حاصل از این مواجهه است، در مسیر آمیختگی با دیگری قدم بردارد.

ارتباط موضوع تنهایی با آمیختگی و عشق، باعث پیش‌کشیده‌شدن دیدگاه‌های مختلف در خصوص این پدیده می‌شود. موضوع عشق و وابستگی، از آن دست مسائلی است که بسیار مورد توجه فیلسوفان و روان‌شناسان وجودی بوده است. اریک فروم، مارتین بوبر (Martin Buber)، رابرت استرنبرگ (Robert Sternberg)، آلن دوباتن (Alain de Botton) از جمله چهره‌هایی هستند که در این خصوص نظریه‌پردازی کرده‌اند. بیشتر آن‌ها معتقدند که در رابطه خوب عاشقانه، طرفین به دور از هر نوع انحصارطلبی تلاش می‌کنند مسیر کمال دیگری را هموار کنند. در این حالت کسی مالک دیگری نیست و هیچ‌کدام از طرفین سعی در تصاحب و ایجاد محدودیت برای طرف مقابل ندارند؛ چراکه پیش از آغاز رابطه به جهت رویارویی با تنهایی خویش و شناخت زوایای آن، به بلوغ برقراری رابطه با دیگری رسیده‌اند.

هذیان آمیختگی، نمود دیگری از عملکردهای دفاعی در برابر حس تنهایی است که طی آن، فرد به شکل ناخودآگاه خود را با فرد، گروه یا آرمانی خاص می‌آمیزد، به گونه‌ای که تمامی نقاط تمایز خود را زایل کند. در این حالت فرد خواست‌ها، تمایلات و احساسات خود را نادیده می‌گیرد و در عوض این موارد را از دیگری‌ای که وابستگی‌اش متعلق به اوست، می‌گیرد. «احساس خود از دست می‌رود. فرد حتی نمی‌تواند بگوید حس خود بودن را از دست داده‌ام؛ زیرا در آمیختگی، دیگر من جداگانه‌ای وجود

ندارد که چنین چیزی بگوید» (یالوم، ۱۳۹۷: ۵۳۱). آمیختگی در حالت افراطی خود، تبدیل به آزارگری می‌شود. در این حالت فرد آمیختگی طلب، تمام سختی‌ها را در مسیر برآوردن نظر دیگری بر خود هموار می‌کند و در همان حال که حس تنهایی خود را پوشش می‌دهد، به دیگری اجازه می‌دهد در پناه او تنهایی‌اش را از یاد ببرد.

راه‌حل پیشنهادی روان‌شناسی وجودی برای درمان حس تنهایی، همانند توصیه‌ای که در اضطراب مرگ به آن اشاره گردید، روبه‌رو شدن فرد با پدیده‌ای است که از آن می‌ترسد. فرد اگر با تنهایی خود کنار بیاید و بر آن غلبه کند، در ارتباطش با دیگران نیز رفتاری بالغانه خواهد داشت و پس از آن فرد «به درک خویش نائل می‌شود و پیوند یا حس بنیادین ارتباط با دیگران را می‌آفریند. تنهایی پیش از جداسازی فرد یا ایجاد پارگی و انشعاب در خود، تمامیت، ادراک، حساسیت و انسانیت فرد را گسترش می‌دهد» (موستاکاس، به نقل از یالوم، ۱۳۹۷: ۵۵۵).

۲-۴. معضل معنا

اگر بخواهیم از حادث‌ترین بحران اندیشه‌ای دوران معاصر یاد کنیم، بی‌گمان چیزی نخواهد بود مگر بحران معنا. کمتر رمان یا فیلم درخشان در دوران حاضر منتشر می‌شود که مضمون اصلی آن مسئله معنا نباشد. از آثار داستایوفسکی، تولستوی (Leo Tolstoy)، سارتر و کامو گرفته تا استیو تولتز (Steve Tolts) نویسنده جوان استرالیایی که کتاب *جزء از کل* او این روزها بسیار مورد توجه قرار گرفته است.

انقلاب علمی غرب که بنیان‌های معنویت کیهانی کلیسا را با چالش جدی روبه‌رو کرد، در کنار انقلاب شناختی کانت (Immanuel Kant) با فجایع حاصل از جنگ‌های جهانی دست‌به‌دست هم دادند تا بشر را با این سؤال اساسی روبه‌رو کنند که ما برای چه زنده‌ایم و هدف از بودنمان چیست؟ سؤالی که پیش‌تر کلیسا پاسخی درخور و آماده برای آن فراهم آورده بود و حالا رنگ‌باختن این پاسخ‌های کلیشه‌ای، انسان جستجوگر امروزی را به تکاپوی یافتن پاسخی درخور انداخته است. سخنی گزاف نخواهد بود اگر بگوییم اساس فلسفه اگزیستانسیال، چیزی جز تلاش برای فراهم‌آوردن جواب برای این پرسش نیست. هایدگر انسان یا به تعبیر خودش «دازاین» را موجودی پرتاب‌شده در صحنه هستی می‌داند: «ما بدون مقدمه و بدون اینکه کسی اجازه‌ای از ما گرفته باشد، ناگهان می‌بینیم اینجاییم. همه می‌بینیم وسط دنیا پرت شده‌ایم» (مگی، ۱۳۷۴: ۱۲۹).

او وجود دازاین را مقدم بر ماهیتش می‌داند. انسان ابتدا وجود می‌یابد و این وجود، همواره در راه بودن، شدن و صیوریت است و همچنان که در مسیر هستی خود پیش می‌رود، ظرفیت‌های خود را شکوفا می‌کند. درواقع چیستی دازاین در وجود او نهفته است و همین موضوع، داشتن هدف و مقصد را برای وجود انسانی ضروری می‌نماید.

روان‌شناسی وجودی هم که بیشتر بنیادهای فکری‌اش را از فلسفهٔ اگزیستانسیال گرفته است، جستجوی راه‌حل خروج از بحران معنا را اصلی‌ترین رسالت خود می‌داند. از همین رو پر بی‌راه نخواهد بود که این مکتب را مکتب معنا بدانیم. اروین یالوم، سرشناس‌ترین چهرهٔ این مکتب در بیشتر آثار خود به موضوع معنا پرداخته است و به نظر می‌رسد اگر انتقاد او در باب اتکای بیش از اندازه به معنای مذهبی را نادیده بگیریم، ویکتور فرانکل (Victor Frankl) پیشوای او در این زمینه است. یالوم در کتاب *مآمان و معنای زندگی* به شکل ویژه به مسئلهٔ معنا را توجه کرده است. او در این کتاب یادآور می‌شود که کسب رضایت و توجه مادرش، اصلی‌ترین انگیزهٔ او در پیشرفت‌های علمی‌اش بوده است و علی‌رغم آنکه این مادر از موهبت خواندن محروم بوده، یالوم تمام کتاب‌هایش را با هدف دیده‌شدن توسط او نوشته و همین موضوع، معنی‌بخش بیشتر تلاش‌های علمی‌اش بوده است: «من یک نویسنده‌ام و مآمان خواندن هم نمی‌داند. با وجود این برای معنی‌بخشیدن به تمام کارهایی که در زندگی کرده‌ام، به او رجوع می‌کنم ... معنی زندگی؟ معنای زندگی‌ام. همهٔ کتاب‌های تل‌انبارشده روی میز مآمان که هر لحظه در خطر سقوط بود... نوشته‌ام: ما موجوداتی در جستجوی معنا هستیم که باید با دردسر پرتاب‌شدن به درون دنیایی که خود ذاتاً بی‌معناست، کنار بیاییم» (یالوم، ۱۳۸۹: ۲۱).

در کتاب روان‌درمانی اگزیستانسیال، مسئلهٔ معنا بعد از سه موضوع مرگ، آزادی و تنهایی آمده است. گویی که روند طبیعی روبه‌روشدن با مرگ و مسئولیت و تنهایی، رسیدن به اساسی‌ترین مسئله در زنده‌بودن، یعنی معنی و هدف آن خواهد بود. یالوم در همان ابتدای بحث، سعی می‌کند ضمن تعیین تکلیف معنای کیهانی، آن را کنار بگذارد تا به‌زعم خود به مشکل معنا در زندگی طیف وسیعی از مردمان معاصر بپردازد که دیگر مانند نیاکانشان به راحتی پذیرندهٔ معنای القایی آسمان و ادیان نیستند. به نظر می‌رسد یالوم کاملاً با این مسئله موافق است که افراد دین‌دار به سبب آموزه‌های مذهبی‌ای که همانند نقشهٔ راهی ماورائی تکلیف بیشتر معضلات و پرسش‌ها را روشن کرده است، چندان چالشی درخصوص معنابخشیدن به زندگی خود ندارند: «سنت مذهبی یهودی - مسیحی در دنیای غرب، طرح معنایی جامعی فراهم آورده استوار بر این اصل که دنیا و زندگی انسان، بخشی از طرح مقدرشده از سوی خداوند است. معنای زندگی هر موجود از سوی خداوند تعیین شده و وظیفهٔ هر انسانی است که بر ارادهٔ الهی گردن نهد و آن را تحقق بخشد» (یالوم، ۱۳۹۷: ۵۸۷). البته یالوم و سایر پژوهندگان معنا، وقتی از معنای کیهانی سخن می‌گویند، تنها به وجه خدامدار این جریان نظر ندارند؛ بلکه دیگرانی را هم در این گروه جای می‌دهند که به‌رغم قائل‌بودن به وجود معنای ماورائی، خدا‌باور نیستند.

عده‌ای با این وجه معنابخشی مخالفند، به این دلیل که در این مسیر ابتدا باید وجود خدا - که خود محل نزاع است - اثبات شود تا بعد بتوان به خود مسئلهٔ معنا پرداخت: «بر طبق این نظریه تنها در صورتی که خدایی وجود داشته باشد و هدفی را برای ما تعیین کرده باشد که ما به آن تحقق بخشیم،

زندگی معنادار خواهد بود و به هیچ وجه در مورد اینکه زندگی بالفعل معنادار است، ادعایی ندارد» (متز، ۱۳۸۲: ۲۷۰). البته باید در نظر داشت بحث در باب معنای زندگی و وجوه کیهانی و غیرکیهانی آن، هیچ ارتباطی به موضوع اثبات وجود خدا ندارد و مسئله معنا، موضوعی خودبسنده است. اینکه جهان از پیش معنایی داشته باشد و رسالت ما جستجوی این معنای نهفته باشد، با اینکه هیچ معنای نهفته‌ای در کار جهان نیست و ما ملزم هستیم معنایی برای آن بترسیم، دو موضوع کاملاً جدا از هم هستند. یالوم جزء گروهی است که قائل به وجود معنای پیشینی نیستند. به همین خاطر با فرانکل از دو منظر مخالفت می‌کند: یکی اینکه می‌گوید فرانکل در حین ارائه مشاوره به آن دسته از مخاطبانش که دچار معضل معنا هستند، تلاش می‌کند الگوهای از پیش مشخصی را به آن‌ها القا کند. او «مواردی را مثال می‌زند که در آن‌ها، فرانکل ابتدا معنای مشخصی در نظر گرفته است و تا حدودی با اجبار در طول درمان، فرد را به سوی آن معنای مشخص می‌برد» (عزیزی و علی‌زمانی، ۱۳۸۴: ۲۹). ایراد دوم بر فرانکل به تأکید ویژه او بر موضوع فطری بودن دین برمی‌گردد. یالوم خود فرد دینداری نیست؛ اما در جریان درمان معضل معنای افراد مذهبی، در صدد تقویت احساسات دینی برمی‌آید. یکی از روش‌های اصلی فرانکل که خود یهودی معتقدی بود، فارغ از گرایش‌های اعتقادی مخاطب، تأکید بر فطرت دینی بود: «فرانکل معنادرمانی را مبتنی بر بازیافتن ارزش‌های ازدست‌رفته می‌داند و همواره ارزش‌های الهی و فطرت دینی را منبع مهم معنا معرفی می‌کند» (مسعودی، ۱۳۹۱: ۲).

پذیرش اینکه جهان معنایی ندارد و این ما هستیم که باید به آن معنا بخشیم، یکی از سخت‌ترین موقعیت‌های آگزیستانسیال است که گذار از آن بسیار دشوار است. ویکتور فرانکل در جایی نقل قولی را از نیچه در میان می‌گذارد که «کسی که در زندگی خود چرایی را بیابد، با هر چگونه‌ای خواهد ساخت» (فرانکل، ۱۳۹۸: ۱۲۳). این نقل قول خود به خوبی نشان‌دهنده اهمیت موضوع معنا در زندگی شخص است. خود فرانکل نجاتش از اردوگاه‌های آلمان نازی را مدیون معنایی می‌داند که او را به زیستن امیدوار می‌کرد.

یالوم در ادامه مباحث خود درباره معنا، چند راه را برمی‌شمرد که می‌توان از طریق آن به زندگی معنا بخشید:

الف) نوع دوستی: انجام برخی کارها که در راستای خدمت به هم‌نوعان دسته‌بندی می‌شوند، نه تنها دنیا را جای بهتری برای زیستن می‌کند؛ بلکه می‌تواند در معنی بخشیدن به زندگی بسیار راه‌گشا باشد.

ب) فداکاری برای آرمان: زمانی که فرد زندگی خود را با آرمانی بزرگ گره می‌زند - آن هم آرمانی که به فرد اصالت ببخشد و او را از خویش فراتر ببرد - زندگی اش عظمت و معنا می‌یابد.

پ) **خلاقیت:** اینکه فرد بتواند در طول زندگی خود چیزی بیافریند - اعم از اینکه این آفریده، اثری هنری باشد یا کشفی علمی و یا اثری ماندگار در عرصه اجرا - بهانه‌ای مهم برای معنی‌بخشیدن به زندگی‌اش یافته است.

ت) **راه‌حل لذت‌گرایانه:** شاید یکی از اساسی‌ترین اندیشه‌هایی که در زمینه معنادارکردن زندگی در طول تاریخ مورد توجه بوده، همین لذت‌گرایی یا اصطلاحاً هدونیسیم است: «از این دیدگاه، هدف زندگی به‌تمام‌زیستن، به خاطر سپردن حس شکفتگی در برابر معجزه زندگی، غوطه‌وری در آهنگ طبیعی زندگی و جستجوی لذت به عمیق‌ترین شکل ممکن است» (یالوم، ۱۳۹۷: ۶۰۵).

ث) **خودشکوفایی:** یالوم در بخش ترفندهای غیردینی معنابخشی به زندگی، با در نظر داشتن نظریه آبراهام مازلو، عبارت خودشکوفایی را از او وام می‌گیرد. از نظر مازلو رسیدن به این مرحله به‌شکل طبیعی رخ می‌دهد و فرد در صورت تأمل در درون خویش، بر ظرفیت‌های وجودی‌اش که باید شکوفا کند، آگاهی می‌یابد: «فرآیند تحول به خودشکوفایی منتهی می‌شود، زمان بسیاری طول می‌کشد تا افراد به این سطح برسند و معمولاً افراد در سنین ۶۰ سالگی به بالا به خودشکوفایی می‌رسند» (خداپناهی، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

ج) **از خود برگزیدن:** اگر تمامی مواردی را که در این بخش از بحث درباره معنی‌بخشیدن به زندگی طرح گردید، بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در همگی این موارد، حالت مطلوب آن است که فرد به مرحله‌ای برسد که بتواند از خویش برگزید و برای چیزی یا کسی بهتر یا برتر از خودش مفید واقع شود.

در ادامه مباحث مربوط به معنا، ویکتور فرانکل بروز بیرونی معضل پوچی و بی‌معنایی را دو حالت استیصال اگزیستانسیال و روان‌نژندی اگزیستانسیال برمی‌شمرد:

استیصال اگزیستانسیال: این استیصال با حالت‌هایی همچون بی‌حوصلگی، بی‌علاقگی و بی‌محتوایی همراه است و باعث ایجاد احساسات آزارنده و منفی‌بافی در فرد می‌شود، به‌شکلی که فرد هدف و معنای بیشتر کارهای خود را زیر سؤال می‌برد (فرانکل، ۱۳۹۸: ۱۲۶-۱۲۸).

روان‌نژندی اگزیستانسیال: به‌زعم فرانکل اگر حالت استیصال و احساس پوچی با علائم بالینی روان‌رنجوری همراه شود، فرد دچار روان‌نژندی اگزیستانسیال می‌شود: «این روان‌نژندی می‌تواند ظاهر هر نوع روان‌نژندی بالینی - از جمله الکلیسم، افسردگی، وسواسی‌گری، بزهکاری، توجه بیش‌ازحد به روابط جنسی، حادثه‌جوئی‌های خطرناک - را به خود بگیرد» (یالوم، ۱۳۹۱: ۳۴).

مبحث معنا با طرح سه مکانیزم دفاعی جهادگری، هیچ‌انگاری و گیاه‌واری از سالواتر مادی ادامه می‌یابد. در نظرگرفتن این سه حالت، به منتقد کمک می‌کند که بسیاری از رفتارهای شخصیت‌های رمان‌های معاصر را مورد واکاوی قرار دهد:

جهادگری: نوعی از تظاهر بیرونی بحران بی‌معنایی است که طی آن، فرد در پی یافتن هدف یا آرمانی خاص است تا با فداکردن خویش در راه آن هدف خاص، سرپوشی برای پوچی حاکم بر زندگی‌اش بیابد. شاید بتوان رفتارهای بخش گسترده‌ای از سازمان‌های تروریستی دوران ما همچون داعش را با این پدیده تفسیر کرد. «هیچ‌انگاری» به وضعیتی اطلاق می‌شود که طی آن، سوژه به شکل وسواسی در پی زیر سؤال بردن هر آن چیزی برمی‌آید که شاید بتواند به مسیر زندگی فرد معنا و هدف ببخشد. «گیاه‌واری» به حالت بی‌تفاوتی، بی‌علاقگی و بی‌هدفی افراطی اطلاق می‌شود که درنهایت، منجر به انزوای فرد از فعالیت‌های شخصی و اجتماعی می‌شود.

۳. کدام متون برای نقد روان‌شناسانه با رویکرد وجودی مناسب‌اند؟

همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، در روزگار حاضر آثار بسیاری در قالب‌های هنری متنوعی نظیر رمان، داستان کوتاه، شعر و فیلم با محتوای دغدغه‌های وجودی، خلق و ارائه می‌شوند تا آنجاکه می‌توان ادعا کرد ردپای این دغدغه‌ها در بیشتر آثار هنری چنددهه اخیر قابل مشاهده است. البته در این میان، آثار سینمایی و رمان‌هایی که حول محور شخصیت و موقعیت‌های ویژه شکل گرفته‌اند، هم‌خوانی بیشتری با این نوع نقد دارند. در این بهره به برخی از آثار که ظرفیت نقد روان‌شناسانه با رویکرد وجودی در آنها بیشتر است، اشاره می‌شود:

۳-۱. متونی با مضمون اصلی مرگ

در فلسفه و روان‌شناسی وجودی، مقوله مرگ اهمیت ویژه‌ای دارد، تا آنجاکه می‌توان گفت اصلی‌ترین محور مباحث وجودشناسانه، مرگ است؛ بنابراین بیشتر آثاری که به داستان‌پردازی حول این مقوله پرداخته‌اند، ظرفیت نقد روان‌شناسانه با رویکرد وجودی را دارا هستند. خود اروین یالوم به‌عنوان اصلی‌ترین چهره جریان روان‌درمانی اگزیستانسیال، دو رمان وقتی نیچه گریست و خیره به خورشید را با همین مضمون نوشته است. محتوای بیشتر نوشته‌های میلان کوندرا، نویسنده سرشناس چک، همچون *جاودانگی* و *بار هستی* نیز حول این محور معنایی می‌چرخد. در ادبیات فارسی نیز آثار متعددی نظیر *ملکوت* از بهرام صادقی و *بوف کور* از صادق هدایت با این موضوع خلق شده‌اند که ذکر نام همه آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد.

یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در این زمینه، موضوع تشریح مقوله مرگ برای کودکان است که تقریباً از سوی اغلب چهره‌های این مکتب مورد توجه قرار گرفته است و به تبع آن، در خلق آثار هنری برای رده‌های سنی کودک و نوجوان نیز اهمیت یافته است. در میان نویسندگان ایرانی، از کسانی که به مسئله مرگ برای این رده سنی پرداخته‌اند، می‌توان به جمشید خانیان، حمیدرضا شاه‌آبادی، و معصومه امیرطالبی اشاره کرد.

۲-۳. آثاری که شاکله اصلی موضوعی آن‌ها مسائلی نظیر اراده خواست و تصمیم است.

در این نوع آثار، غالباً نویسنده موقعیت‌های ویژه‌ای خلق می‌کند که شخصیت‌های داستان مجبورند در این موقعیت‌ها دست به انتخاب بزنند. شاید بهترین مصداق برای این دست از آثار در دوره ما، فیلم‌های اصغر فرهادی باشد. فرهادی در اغلب فیلم‌های خود قهرمانانش را در موقعیت‌های خطیر انتخاب قرار می‌دهد. موقعیت‌های مرزی‌ای که باعث بیدارشدن دغدغه‌های هستی‌شناسانه می‌شود؛ برای مثال در فیلم *درباره‌الی*، شخصیت «سپیده» در موقعیتی قرار می‌گیرد که مجبور است میان گفتن حقیقت به نامزد «الی» و منافع خودش و هم‌سفرانش یکی را انتخاب کند، موقعیتی سخت و عذاب‌آور.

در میان رمان‌های فارسی، معروف‌ترین اثری که به این وضعیت ویژه پرداخته، جزیره سرگردانی از سیمین دانشور است. این رمان همان‌گونه که از نامش پیداست، ترسیم‌کننده شرایط ویژه نسلی است که در میان سنت و مدرنیته و انتخاب‌های مختلفی که این دوگانه برایش ایجاد کرده، مجبور است دست به انتخاب بزنند. در این رمان «هستی» مجبور است میان «مراد» و «سلیم» یکی را برگزیند و از دیگری چشم‌پوشد. مراد میان دو موقعیت ازدواج با عشقش و پای‌بندی به دیدگاه‌های انقلابی، باید به یکی پای‌بند باشد و سلیم نیز بین انتخاب همسری مدرن و زنی تابع و سنتی، متردد است. تکرار کلمه سرگردانی در عنوان و مواردی نظیر نسل سرگردان و میدان سرگردان، همگی در ساحت زبانی، این موقعیت‌های مرزی را بازنمایی می‌کنند.

۳-۳. متونی با موضوع رنج تنهایی

تنهایی، پرتکرارترین مضمون در آثار ادبی به‌ویژه اشعار عاشقانه است؛ اما باید دقت داشت که تنهایی موردنظر روان‌شناسان وجودی، تنهایی آگزستانسیال است. شاید عالی‌ترین مصداق از میان آثار ادبی که به این نوع از تنهایی پرداخته است، رمان تهوع از سارتر است. در میان رمان‌های فارسی، گذشته از جزیره سرگردانی که در بخش‌های ممتازی به ترسیم تصویر تنهایی شخصیت‌های «سیمین» و «توران» می‌پردازد. رنج تنهایی در برخی آثار نظیر *پیاده از بلقیس سلیمانی* و *یا پاییز فصل آخر سال است از نسیم مرعشی*، رنگ ویژه‌ای دارد.

مسئله بااهمیت دیگر درخصوص موضوع تنهایی، نقطه مقابل آن، آمیختگی است. همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، روان‌شناسان وجودی، مسئله عشق و انواع آن را به‌شکل ویژه مورد توجه قرار داده‌اند. بر همین اساس، آثار هنری با مضمون عشق نیز می‌توانند ذیل مفهوم تنهایی اگزیستانسیال مورد توجه قرار گیرند.

۳-۴. آثاری که محتوای اصلی آن‌ها حول محور معنای زندگی شکل یافته است

در میان عناصر اصلی اندیشه اگزیستانس، بی‌گمان بعد از مرگ، اساسی‌ترین مسئله، مسئله معناست. این موضوع در روزگار ما فقط یک مضمون برای داستان‌پردازی نیست؛ بلکه بحران معنا و وضعیت روانی انسان معاصر را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است و به‌همین دلیل، میزان توجه به این معضل در آثار هنری نیز فزونی یافته است. برای نمونه، مارتین اسکورسیزی (Martin Scorsese)، کارگردان سرشناس سینمای هالیوود، یکی از معروف‌ترین آثار سینمایی سده بیستم یعنی «راننده تاکسی» را به موضوع بحران معنا و راه‌حل جهادی‌گری برای خروج شخصیت اصلی از این بحران اختصاص داده است.

در عالم رمان و داستان نیز محتوای بیشتر آثار آلبر کامو به این معضل اختصاص دارد. در میان آثار منتشرشده در سال‌های اخیر نیز می‌توان به رمان بلند جزء/کل اثر نویسنده جوان استرالیایی استیو تولتز اشاره کرد که تقریباً تمام وقایع روایت، به توصیف تلاش شخصیت اصلی «مارتین دین» و پدرش برای خلق و جعل معنا در زندگی تعلق یافته است. در میان آثار ایرانی نیز معضل معنا در آثار نویسندگانی همچون مصطفی مستور مورد توجه بوده است. اگرچه تعداد آثاری که به مسئله معنا پرداخته‌اند، به فراوانی تولیدات هنری‌ای که موضوع انتخاب را دست‌مایه خلق قرار داده‌اند نیست و دلیل این امر شاید محوریت مذهب در تعریف معنا برای زندگی مردم در ایران باشد.

۴. پرسش‌هایی که نویسنده نقد روان‌شناسانه با رویکرد وجودی باید در پی پاسخ‌دادن به آن‌ها باشد:

منتقدی که در پی نگارش نقد روان‌شناسانه با رویکرد وجودی است، باید در گفتگو با متن در پی یافتن پاسخ برای پرسش‌های زیر باشد:

۴-۱. کدام تصاویر خیالی در متن، به‌شکل مستقیم یا غیرمستقیم اضطراب مرگ را بازنمایی می‌کنند؟ توضیح آنکه ژیلبر دوران (Gilbert Durand) منتقد و نظریه‌پرداز فرانسوی از جمله کسانی است که انواع تصاویر هنری و ادبی بازنمایی‌کننده مرگ را در دو منظومه شبانه و روزانه و در سه ریخت حیوانی، تاریکی و سقوطی دسته‌بندی کرده است (عباسی، ۱۳۹۰).

۴-۲. کدام نشانه‌های زبانی در متن، نشان‌دهنده ترس از مرگ هستند؟

- ۳-۴. نحوه مواجهه با مرگ، چه تأثیری در معنادار کردن زندگی شخصیت‌های اثر داشته است؟
- ۴-۴. شخصیت‌ها در متن اثر از کدامیک از شگردهای «اعتقاد به استثنا بودن» یا «باور به نجات‌دهنده غایی» برای رهایی از اضطراب مرگ بهره جسته‌اند؟
- ۵-۴. دیدگاه متن در خصوص مقوله آزادی و مسئولیت انسان چیست؟ آیا در نگاه نویسنده، انسان موجودی آزاد است که وظیفه ساخت زندگی‌اش را خود به عهده دارد یا اینکه عوامل اجتماعی، زیستی و غیره، محدودکننده اراده انسانی است؟
- ۶-۴. آیا متن بر این موضوع اشاره دارد که افراد انسانی برای گریز از سنگینی بار مسئولیت، دست‌به‌دامن نقشه‌های باشکوه، اقتدار مستبدان یا نیروهای جادویی می‌شود؟
- ۷-۴. آیا احساس گناه بر رفتار شخصیت‌های داستان اثرگذار بوده است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، کدامیک از انواع احساس گناه بیشترین تأثیر را در روند روایت داشته است؟
- ۸-۴. شخصیت‌های اثر برای گریز از موقعیت‌های حساس تصمیم، از کدامیک از ترفندهای اجباری‌گری، جابه‌جایی، انکار مسئولیت و پرهیز از رفتار خودمختار استفاده می‌کنند؟
- ۹-۴. موضوع اراده متضاد و احساس گناه برخاسته از مخالفت با خواست‌ها و ایده‌آل‌های والدین، چه اثری بر رفتار و زندگی شخصیت‌ها داشته است؟
- ۱۰-۴. تصمیم‌های شخصیت‌ها ذیل کدامیک از انواع تصمیم منطقی، ارادی، سرگردان، تکانه‌ای یا تصمیم براساس تغییر چشم‌انداز می‌گنجد؟
- ۱۱-۴. شخصیت‌ها از کدامیک از شگردهای معاوضه، کاستن از ارزش شق‌های انتخاب‌نشده، سپردن اختیار به شخص یا شیء دیگر برای گریز از سنگینی بار اخذ تصمیم، بهره می‌جویند؟
- ۱۲-۴. کدامیک از عوامل اندیشیدن به مرگ، اعتقاد به آزادی یا ایده آگاهی از مؤلف بودن در قبال زندگی، باعث ایجاد حس تنهایی در شخصیت‌های داستان است؟
- ۱۳-۴. کدامیک از انواع تنهایی بین‌فردی، درون‌فردی یا اگریستانسیال، در رفتار شخصیت‌های اثر قابل مشاهده است؟
- ۱۴-۴. عشق‌های موجود در آثار که اساساً در مسیر گریز شخصیت‌ها از انواع تنهایی رخ می‌دهند، ذیل کدامیک از انواع عشق ارائه‌شده از سوی روان‌شناسانی همچون اریک فروم، مارتین بوبر، جان لی یا رابرت استرنبرگ می‌گنجد؟
- ۱۵-۴. هذیان آمیختگی با فرد، گروه یا آرمان که جزو ترفندهای سوژه‌های انسانی برای گریز از حس تنهایی است، در کدام اثر باز نمود یافته است؟
- ۱۶-۴. آیا شیوه مواجهه شخصیت‌های داستان با موضوع تنهایی در ایجاد حس تمامیت و کمال در آن‌ها اثرگذار بوده است؟

۴-۱۷. مواجهه نویسنده با مسئله معنای زندگی چیست؟ آیا قائل به معنای کیهانی و ماورائی است و یا اینکه معنا را امری برساخته ذهن انسان‌ها می‌داند؟

۴-۱۸. کدامیک از دو شیوه جعل یا خلق از سوی شخصیت‌ها برای یافتن معنا برای زندگی مود توجه بوده است؟

۴-۱۹. کدامیک از راه‌های نوع دوستی، فداکاری برای آرمان، خلاقیت، لذت‌گرایی، خودشکوفایی یا ایثار از سوی شخصیت‌های اثر برای معنا بخشی به زندگی مورد استفاده قرار گرفته است؟

۴-۲۰. بحران معنا در زندگی شخصیت‌های اثر به کدامیک از دوشکل استیصال یا روان‌نژندی، بروز بیرونی یافته است؟

۴-۲۱. عکس‌العمل شخصیت‌های داستانی در مواجهه با معضل معنا با کدام نوع از اختلالات رفتاری جهادگری، هیچ‌انگاری یا گیاه‌واری همراه بوده است؟

۴-۲۲. موضوع رنج‌های انسانی در متن به چه شکلی بازتاب یافته است؟ ریشه رنج‌های شخصیت‌ها چیست؟ میزان تأثیر معضل معنا در ایجاد رنج برای شخصیت‌ها چه اندازه است؟

۴-۲۳. رنج‌های به تصویر درآمده در متن ادبی، باتوجه به کیفیت ابتلای فرد به آن‌ها، ذیل کدامیک از تقسیم‌بندی‌های «ناگزیر» یا «گریزپذیر» می‌گنجد؟

۴-۲۴. منشأ رنج‌های مطرح در متن، بیرونی‌اند یا درونی؟ اگر این رنج‌ها بیرونی‌اند، دلیل ایجاد آن‌ها باتوجه به ویژگی‌های زمانه، در رنج‌های انسان سنتی می‌گنجد یا رنج‌های ویژه انسان مدرن؟ اگر درونی‌اند باتوجه به ساحت‌های مختلف نفسانی، حاصل تعارض کدامیک از ساحت‌های باورها، احساسات، خواست‌ها، رفتار یا گفتارند؟

۴-۲۵. مسئله اصیل بودن یا وفاداری به خود، چگونه در متن بازنمایی شده است؟

۵. معرفی و نقد مختصر چند نمونه عملی

در روند نگارش این مقاله، نمونه‌نقد‌های چاپ‌شده در نشریات علمی که براساس رویکردهای روان‌شناسی وجودی نوشته شده‌اند، مورد توجه نبوده‌اند و تلاش بر آن بوده است تا با بررسی دیدگاه‌های نظری موجود در این زمینه، به‌ویژه آرای اروین یالوم، سؤال‌هایی استخراج شود که منتقدین براساس آن‌ها به سراغ متن بروند؛ اما بررسی برخی نمونه‌های این نوع مقاله‌ها، می‌تواند تا حدود زیادی راه‌گشای علاقمندان باشد. جستجویی گذرا در پایگاه‌های اطلاعات علمی نشان می‌دهد که برخی مقاله‌ها به شکل مستقیم و مبتنی بر آرای یالوم به نقد آثار ادبی برپایه اصول روان‌شناسی وجودی پرداخته‌اند و در برخی پژوهش‌ها اندیشه‌های اروین یالوم مورد توجه نبوده است؛ اما اساس نقد، اصول فکری اگزیستانسیالیسم است.

از نمونه نقدهای نوع اول، می‌توان به مقاله‌ی علی‌زمانی و مظاهری (۱۳۹۷) اشاره کرد که طی آن، نویسندگان با مبنا قرار دادن ویژگی‌های پدیده‌ی تنهایی اگریستانسیال در آرای اروین یالوم، رنج عارفانه فراق در اندیشه‌ی مولوی را با آن مقایسه کرده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که به‌عکس تنهایی اگریستانسیال که حاصل باور به تنهایی وجودی و پرتاب‌شدگی انسان در عالم است، تنهایی در اندیشه‌ی عرفانی مولوی برخاسته از فراق آدمی از اصل خویشتن است و این نوع تنهایی برعکس تنهایی اگریستانسیال که آدمی را گریز و گزیری از آن نیست، علاج‌پذیر است و علاج آن پناه‌بردن به حریم امن الهی است. این پژوهش مبنای خود را مفهوم تنهایی در اندیشه‌ی اروین یالوم دانسته؛ اما به نظر می‌رسد این انتخاب تنها برای آن بوده است تا تکیه‌گاهی برای مقایسه‌ی آن با تنهایی در نگاه مولانا داشته باشد و نویسندگان به‌هیچ‌روی به این مهم توجه نداشته‌اند که این دو نوع تنهایی ماهیتاً هیچ نسبتی با هم ندارند و مقایسه‌ی آن‌ها با یکدیگر از اساس اشتباه است. همین خطای مبنایی، کلیت مقاله را با ایراد مواجه ساخته است و به‌همین دلیل نمی‌توان آن را نمونه‌ای قابل‌اعتنا معرفی کرد.

از نمونه‌نقدهای نوع دوم نیز می‌توان به پژوهش گرجی (۱۳۸۷) اشاره کرد. مقاله‌ای که در پی آن بوده است تا ماهیت رنج را در اشعار قیصر امین‌پور از چهار وجه معناشناسانه، وجودشناسانه، غایت‌شناسانه و اخلاقی بررسی و طبقه‌بندی نماید. براین اساس نویسنده ضمن استخراج شواهد مربوط به رنج و درد از اشعار امین‌پور، این شواهد را با توجه به گریز‌پذیر و ناگزیر بودن، به انواع رنج‌های وجودی و رنج‌های اجتماعی تقسیم‌بندی کرده است. همچنین شواهد، از منظر منشأ بیرونی داشتن یا درونی بودن نیز ارزیابی و طبقه‌بندی شده‌اند. از نگاه غایت‌شناسی هم نتایج این رنج‌ها به دو زمینه مثبت و منفی تقسیم شده‌اند و از منظر اخلاقی نیز نوع و شیوه مواجهه با رنج‌ها، مورد ارزیابی قرار گرفته است. در نگاهی کلی می‌توان این پژوهش را نمونه‌ای موفق در حوزه نقد روان‌شناسی وجودی دانست و الگوی مورد استفاده نویسنده را برای انجام پژوهش‌های مشابه توصیه کرد.

از دیگر نمونه‌های موفق در زمینه نقد روان‌شناسی وجودی، مقاله‌ای از رضایی و صافیان (۱۳۹۲) است که طی آن، موضوع معنای زندگی در آثار آلبر کامو بررسی شده است. این پژوهش با این سؤال که آیا معنای زندگی امری فراطبیعی است یا اینکه می‌توان بدون توجه به متافیزیک، همچنان زندگی را معنادار دید؟ به بررسی آثار آلبر کامو پرداخته و به این نتیجه رسیده است که زندگی بدون توجه به مسائل و رویکردهای متافیزیکی، ذاتاً دارای ارزش است و این ارزشمندی به نفس زندگی بازمی‌گردد و نه محتوای آن. پژوهش یادشده از این منظر، نمونه‌ای موفق ارزیابی می‌شود که مسئله معناداری زندگی و پوچی، از مهم‌ترین مسائل فلسفه وجودگرایی است و یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های انسان معاصر، نحوه مواجهه او با موضوع چرایی زندگی یا همان معنادار کردن آن است.

نتیجه‌گیری

باتوجه به تأثیر چشم‌گیر فلسفه اگزیستانس و دغدغه‌های وجودشناسانه بر خلق آثار هنری و ادبی در دهه‌های اخیر، تدوین چهارچوب‌های نگارش نقد روان‌شناسانه با رویکرد روان‌شناسی وجودی، امری گریزناپذیر به نظر می‌رسد. فلسفه وجودی، انسان را به مثابه موجودی منحصر به فرد در متن هستی می‌بیند که شیوه درک و دریافت او از پدیده‌ها فقط به خود او منحصر است و بر همین مبنا، این رویکرد فلسفی نگاه ویژه‌ای به موضوع تجربه زیسته یا همان تجربه انحصاری افراد از هستی دارد.

تمرکز فلسفه وجودی بر تجارب شخصی افراد، ابزارهایی را در اختیار روان‌شناسی قرار داد تا با این ابزارها، گام‌هایی مهم در مسیر تحلیل روان سوژه‌ها و به تبع آن، درمان اختلالات روانی انسان معاصر بردارد. از همین رو می‌توان مدعی بود که در میان تمامی مکاتب فلسفی و روان‌شناسی، هیچ پیوندی به‌قوت پیوند فلسفه و روان‌شناسی اگزیستانسیال وجود ندارد؛ بنابراین نقد ادبی مبتنی بر اندیشه فلسفی یادشده، ناگزیر از استفاده از دست‌آوردهای روان‌شناسی وجودی است.

در میان چهره‌های مطرح این مکتب روان‌شناسانه، دکتر اروین یالوم بیش از هرکسی در تدوین چهارچوب‌های فکری آن موفق بوده است. او اضطراب‌های اساسی انسان را به چهار زمینه مرگ، آزادی (مسئولیت)، تنهایی و پوچی منحصر می‌کند و معتقد است رویارویی صحیح سوژه‌ها با دغدغه‌ها می‌تواند در تضمین سلامت آنان اثرگذار باشد.

این مقاله ضمن بررسی اصول فکری فلسفه و روان‌شناسی وجودی، با تمرکز بر دغدغه‌های چهارگانه اروین یالوم، سؤال‌هایی را پیشنهاد کرده است که براساس آن‌ها منتقد علاقه‌مند به نگارش نقد با رویکرد روان‌شناسی وجودی، می‌تواند به تحلیل انتقادی متن بپردازد. در چند دهه اخیر آثار بسیاری در ادبیات ایران و جهان در قالب‌های مختلف همچون رمان، داستان کوتاه، نمایشنامه و فیلم با محوریت مسائل اساسی اگزیستانسیالیسم تولید شده است؛ از همین رو در نوشتن نقدهای روش‌مند با موضوع تشریح شکلی و محتوایی این آثار، توجه به چارچوبی معین و مشخص که این مقاله درصدد ارائه آن بوده است، ناگزیر می‌نماید.

یادداشت‌ها

۱- اصطلاحی از هایدگر به معنی «آنجا بودن». از نظر هایدگر این اصطلاح به گونه‌ی خاصی از «بودن» دلالت دارد که ویژه‌ی انسان است؛ چراکه انسان تنها موجودی است که می‌تواند به «وجودداشتن» خود از بیرون بنگرد و برپایه‌ی این نگاه به «خودآگاهی» ای دست یابد که حاصل مواجهه با موضوعاتی همچون «وجود خود»، «مرگ» و «تناقض زندگی» است.

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها

- احمدی، بابک. (۱۳۸۸). *سارتر که می‌نوشت*؛ تهران: مرکز.
- احمدی، ثریا و سعیده مرادی. (۱۳۹۰). *اگزیزستان‌سیالیسم، دین و اخلاق*؛ تهران: علم.
- جاسلسن، روتلن. (۱۳۹۳). *اروین د یالوم*؛ ترجمه‌ی سپیده حبیب، تهران: دانژه.
- خداپناهی، محمدکریم. (۱۳۸۸). *انگیزش و هیجان*؛ تهران: سمت.
- شکرکن، حسین و همکاران. (۱۳۹۳). *مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن*؛ تهران: سمت.
- شولتز، دوان. (۱۳۹۸). *نظریه‌های شخصیت*؛ ترجمه‌ی یوسف کریمی و همکاران، تهران: ارسباران.
- عباسی، علی. (۱۳۹۰). *ساختارهای نظام تخیل از منظر ژیلبر دوران کارکرد و روش‌شناسی*؛ تهران: علمی و فرهنگی.
- فرانکل، ویکتور. (۱۳۹۸). *انسان در جستجوی معنا*؛ ترجمه‌ی امیر لاهوتی، تهران: جامی.
- فروم، اریک. (۱۳۸۸). *گریز از آزادی*؛ ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران: مروارید.
- مگی، برایان. (۱۳۷۴). *مردان اندیشه: پدیدآورندگان فلسفه معاصر*؛ ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۷۹). *تاریخ فلسفه غرب*؛ ج ۴، تهران: پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه.
- نقیب‌زاده جلالی، میرعبدالحسین. (۱۳۹۰). *نگاهی به نگرش‌های فلسفی در قرن بیستم*؛ تهران: طهوری.
- هریس، امی. (۱۳۸۸). *ماندن در وضعیت آخر*؛ ترجمه‌ی اسماعیل فصیح، تهران: فرهنگ نشر نو.
- یالوم، اروین. (۱۳۸۹). *مامان و معنای زندگی*؛ ترجمه‌ی سپیده حبیب، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۹۷). *روان‌درمانی اگزیزستان‌سیال*؛ ترجمه‌ی سپیده حبیب، تهران: نی.

مقاله‌ها

- امیری، مهسا و امیرعباس علی‌زمانی. (۱۳۹۷). «بررسی تنهایی اگزیزستان‌سیال در دنیای مدرن و روش‌های مواجهه با آن باتکیه بر آراء اروین یالوم»؛ *غرب‌شناسی بنیادی*، سال نهم، شماره ۱: ۱-۲۳.